

مقام اعلی

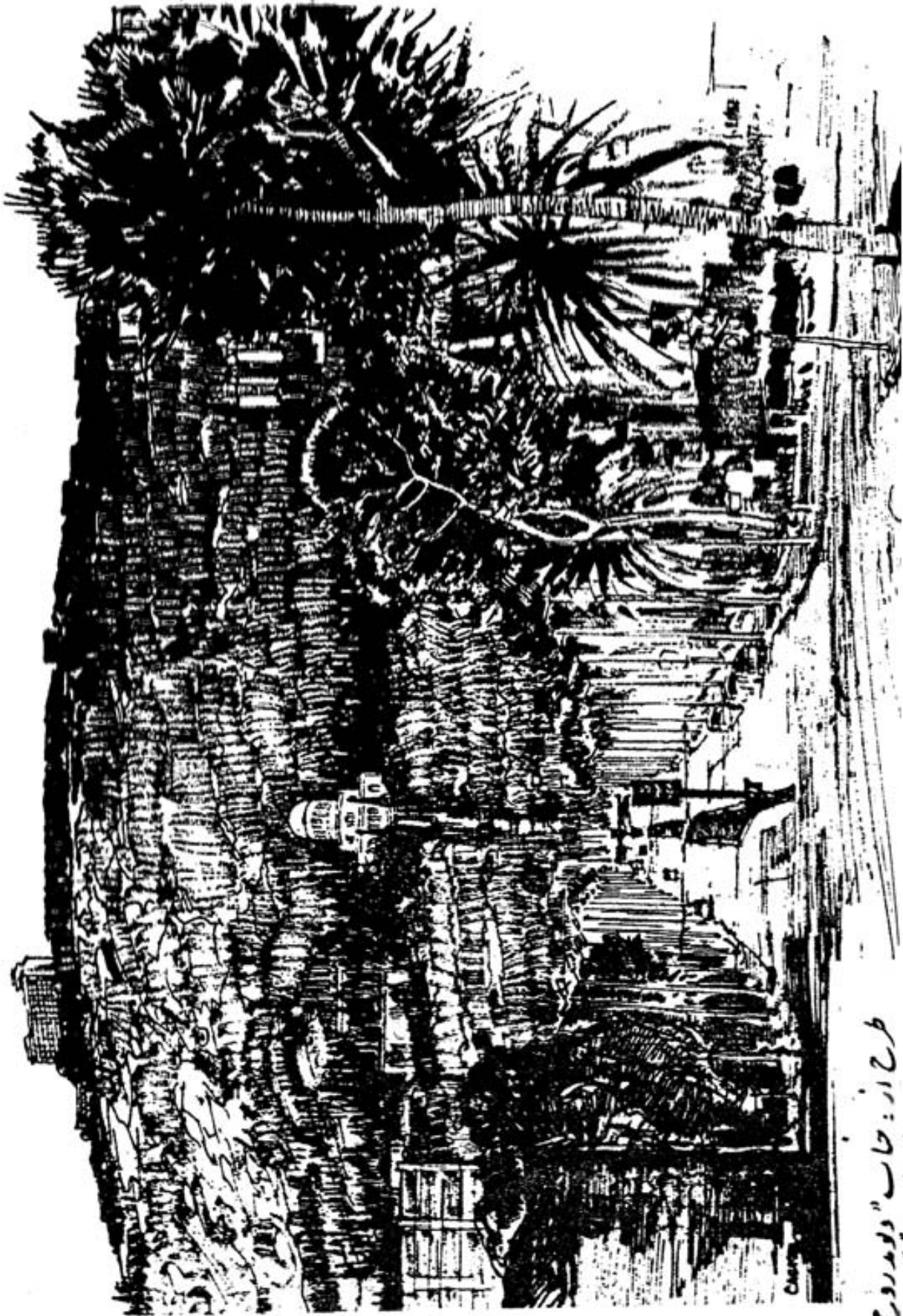
حالا سالهای بسیاری از آن زمان گذشته است، که زائرین خسته و خاک آلود با دل‌های پر از شوق و شور به آرزوی ملاقات محبوبشان راه قلعهٔ ماکو و چهریق را در پیش می گرفتند تا در آن قلعهٔ متروک بر فراز کوه، چهرهٔ زیبا و آسمانی حضرت اعلی را ببینند. دیگر قلعه ای در کار نیست. شاید بشود اینجا یا آنجا سنگی یا خشتی از دیوارهای قدیمی قلعه یافت. قلعه ای که در تاریکی ژرف شبها مانند هیولائی سیاه بر قلعهٔ کوه نشسته بود و تاریکی شبهایش چنان بود که حضرت اعلی در توقیعی فرموده بودند در تاریکی شب در اتاق مبارک حتی یک چراغ نیست.

خیلی دورتر از ماکو و چهریق که حالا سکوت و تاریکی آن یاد آور شبهای زندگی حضرت اعلی هستند، کوهیست و بر فراز آن کوه در میان درختان سرسبز و گل‌های سرخ، قصری با شکوه بنا شده است با گنبدی از طلا که شبها مثل خورشیدی می درخشد و هر روز و هر شب صدها نفر زائر که به آرزوی دیدار حضرت اعلی از گوشه و کنار جهان آمده اند، زیر آن گنبد طلایی داخل یک اتاق پر از گل و نور، آستان مقدس حضرت اعلی را می بوسند و برای مردم دنیا دعا می کنند.

اینجا مقام اعلی است. همه جا درختان سبز، بیاد سیادت حضرت اعلی و همه جا گل‌های سرخ، یاد آور خون مبارک است که در آن ظهر تابستان در سرباز خانهٔ تبریز به خاک ریخت تا درخت محبت را آبیاری نماید.

در شب دوم شهادت حضرت اعلی، اجساد مبارک را که در بیرون شهر انداخته بودند تا طعمهٔ حیوانات وحشی شوند، ربودند و از آن شب تا پنجاه سال، هر مدت در گوشه ای از ایران پنهان ساختند و بلاخره به امر حضرت عبدالبهاء، اجساد مبارک حضرت اعلی و و جناب انیس را به حیفا منتقل نمودند.

مدتی بعد، صندوق مرمری که به امر حضرت عبدالبهاء به وسیلهٔ احبای رنگاون تهیه شده بود، با کشتی به حیفا رسید. نوروز سال ۱۳۲۷ هجری یعنی ۶۰ سال بعد از شهادت حضرت اعلی، حضرت عبدالبهاء امر فرمودند صندوق مرمر را که به همین منظور ساخته شده بود، به محل معین انتقال دهند. در تاریکی شب در حالی که فقط یک چراغ روشن بود، همهٔ احبا ساکت و آرام به این منظرهٔ روحانی می نگریستند. حضرت عبدالبهاء، عرش مبارک حضرت اعلی و انیس را بدست خود در صندوق مرمر نهادند. آنگاه تاج را از سر مبارک برداشتند، کفشهای مبارک را بیرون آوردند، عبا را از دوش برداشتند و روی صندوق مرمر که هنوز



طرح از: «جانب دیپلوماسی»

سرش باز بود خم شدند. موهای نقره مانند حضرت عبدالبهاء در اطراف سر و صورتشان پریشان و در حرکت بود. پیشانی مبارک را بکناره صندوق چوبی گذاشتند و بلند بلند گریه کردند؛ بطوری گریه شدید بود که همه آنها که حاضر بودند بگریه افتادند.

حضرت عبدالبهاء آن شب نخوابیدند و در دریای اندوه غوطه ور بودند. آن شب لوحی از قلم مبارک نازل شد. در آن لوح می فرمایند:

هو الله

ای یاران الهی بشارت کبری اینکه هیکل مطهر
منور مقدّس حضرت اعلی روحی له الفدا بعد از
آنکه شصت سال از تسلّط اعدا و خوف از اهل
بغضا همواره از جایی نقل شد و ابداً سکون و قرار
نیافت به فضل جمال ابھی در یوم نیروز در نهایت
احتفال با کمال جلال و خمال در جبل کرمل در
مقام اعلی در صندوق مقدّس استقرار یافت

